

ژئوپلیتیک جهانی شدن

از: سمیر امین
برگردان: ب. کیوان

گفتمان مسلط از ده سال پیش کاربرد اصطلاح جهانی شدن (Mondialisation) (و گاه مترادف انگلیسی آن Globalisation) را بطور کلی برای نشان دادن پدیده‌های متقابلاً وابسته جامعه‌های معاصر در مقیاس جهانی به همه تحمیل کرده است. اصطلاح هرگز در ارتباط با منطق‌های توسعه سرمایه‌داری و هنوز کمتر در ارتباط با بعدهای توسعه امپریالیستی آن بکار برده نشده است. این نبود دقت به این دریافت میدان می‌دهد که مسئله مستقل از طبیعت سیستم‌های اجتماعی عبارت از یک اجبار ناگزیر است. جهانی شدن به همه کشورهای صرفنظر از گزینش اصلی شان سرمایه‌داری یا سوسیالیستی به یک ترتیب تحمیل می‌شود. و بنابراین بعنوان قانون طبیعی ناشی از فشرده‌گی فضای سیاره عمل می‌کند. قصد من این جا نشان دادن این نکته است که مسئله عبارت از گفتمانی ایدئولوژیک است که در خدمت توجیه استراتژی‌های سرمایه‌مسلط امپریالیستی در مرحله کنونی قرار دارد و بنابراین، همان اجبارهای عینی جهانی شدن می‌توانند در چشم انداز سیاست‌های متفاوت از سیاست‌هایی که آن را بعنوان یک چیز بی‌بدیل قابل قبول معرفی می‌کنند، بررسی شوند. در این صورت، مضمون و تأثیرهای اجتماعی آن چیز دیگر خواهد بود. پس شکل جهانی شدن بطور مسلم مانند بقیه شکل‌ها وابسته به مبارزه طبقات است.

جهانی شدن زمان‌های قدیم

جهانی شدن پدیده تازه‌ای نیست. بدون شک، تأثیر متقابل جامعه‌ها باندازه تاریخ بشریت قدمت دارد. دست کم از ده هزار سال پیش «جاده‌های ابریشم» نه فقط کالاها را انتقال داده‌اند، بلکه در انتقال اطلاعات علمی و فنی و باورهای مذهبی نقش مهمی ایفاء کرده‌اند و به نوبه خود باعث تحول همه منطقه‌های دنیای قدیم اعم از آسیایی، آفریقایی و اروپایی شده‌اند. با این همه، ساز و کارهای این تأثیرهای متقابل و اهمیت شان با ساز و کارهای زمان‌های مدرن، زمان‌های سرمایه‌داری بسیار متفاوت‌اند. جهانی شدن از منطق سیستم‌ها که توسعه در کانون آن قرار دارد، جدا نیست. سیستم‌های اجتماعی پیش از سرمایه‌داری که من آن را خراجی توصیف کرده‌ام، مبتنی بر منطق‌های تبعیت زندگی اقتصادی از الزام‌های باز تولید نظم سیاسی ایدئولوژیک است. سرمایه‌داری این رابطه‌ها را واژگون می‌کند. در سیستم‌های پیشین قدرت منبع ثروت بود، اما در سرمایه‌داری ثروت قدرت را می‌آفریند. این اختلاف نمایان میان سیستم‌های اجتماعی پیشین و جدید موجب اختلاف مهم میان ساز و کارها و تأثیرهای جهانی شدن عصرهای پیشین دوره‌های خاص سرمایه‌داری می‌گردد.

جهانی شدن زمان‌های پیشین برای منطقه‌های کمتر پیشرفته واقعاً «فرصت»‌های رسیدن به دیگران را فراهم می‌آورد. این فرصت‌ها در موردهایی مورد استفاده قرار گرفتند و در موردهایی از آن غافل ماندند. البته، این امر منحصرأ وابسته به تعیین‌های درونی خاص جامعه‌های مورد بحث، مخصوصاً واکنش‌های سیستم‌های سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی در برابر مصادف‌هایی بود که منطقه‌های بسیار پیشرفته به نمایش می‌گذاشتند. نمونه بسیار گویا از کامیابی‌های برجسته این گروه را تاریخ اروپا بدست می‌دهد. اروپا در مقایسه با مرکزهای سیستم‌های خراجی (چین، هند و دنیای اسلامی) منطقه‌ای پیرامونی و عقب مانده بود که تا دیروقت در قرون وسطا در همین حال باقی ماند. اروپا در فاصله بسیار کوتاه (۱۵۰۰ - ۱۲۰۰) بر عقب ماندگی اش فایق آمد و با آغاز عصر نوزایی (رنسانس) به عنوان مرکز نمونه جدید تثبیت شد. و نسبت به پیشینیان خود بالقوه نیرومندتر و در برخورداری از نیروی تحول جدید مستعدتر بود. من این امتیاز را به انعطاف پذیری بسیار زیاد سیستم فنودالی اروپا مربوط می‌دانم؛ زیرا دقیقاً این سیستم شکل پیرامونی شیوه خراجی بود.

جهانی شدن دوران جدید

بر عکس، جهانی شدن دوران جدید که با سرمایه داری در پیوند است در سرشت خود قطب بندی کننده است. مفهوم آن اینست که منطق توسعه جهانی سرمایه داری نابرابری فزاینده ای میان شریکان سیستم ایجاد می کند. یعنی این شکل جهانی شدن «امکان» رسیدن به کشورهای پیشرفته را ایجاد نمی کند که بر حسب شرایط خاص درونی شریکان مورد بحث مورد استفاده قرار گیرد و یا از آن استفاده نشود.

جبران عقب ماندگی ها همواره مستلزم کاربرد سیاست های اراده گرایانه ای است که با منطق های یک جانبه توسعه سرمایه داری در تضاد است، سیاست هایی که بنا بر این واقعیت شایسته است، سیاست های ضد سیستمی ناپیوسته نامیده شود. این اصطلاح که من آن را پیشنهاد کرده ام، مترادف با خودبینی و کوشش بیهوده در «خروج از تاریخ» نیست. ناپیوسته بودن عبارت از این است که رابطه های خود با خارج را تابع نیازهای مقدم توسعه خاص درونی خود سازیم. بنابراین، این مفهوم با مفهومی که ناظر بر «تطبيق دادن خود» با گرایش های مسلط جهانی است، در تناقض است. زیرا این انطباق یک جانبه برای ضعیف تران به قیمت تشدید پیرامونی شدن شان تمام می شود. بدین ترتیب، ناپیوسته بودن عامل مؤثری است که جهانی شدن را به تطبیق با نیازهای توسعه درونی کشور ناپیوسته وا می دارد.

برهان این تر مبتنی بر تمایزی است که من پیشنهاد می کنم میان ساز و کار عمومی ای انجام می گیرد که بر پایه آن سلطه قانون ارزش خاص سرمایه داری و شکل جهانی شده این قانون در بیان می آید. در سرمایه داری اقتصاد از تبعیت سیاست رها می شود و به سازواره مستقیماً مسلط که بر بازتولید و تحول جامعه فرمانرواست، تبدیل می شود. بنابراین واقعیت، منطق جهانی شدن سرمایه داری نخست منطق گسترش این بعد اقتصادی دقیقاً در مقیاس جهانی و تبعیت سازواره های سیاسی و ایدئولوژیک از نیازهای آن است. پس قانون ارزش جهانی شده که بر این روند فرمانرواست، نمی تواند به قانون ارزشی تقلیل داده شود که در عرضه جهانی عمل می کند، همانطور که در سطح مجرد مفهوم شیوه تولید سرمایه داری عمل می کند. قانون ارزشی که در این سطح درک می گردد، مستلزم یکپارچگی بازارها در مقیاس جهانی تنها در دو بُعد نخست آن در بیان می آید: بُعد بازارهای فرآورده ها و سرمایه به جهانی شدن گرایش دارند، اما بُعد بازارهای کار قطعه قطعه باقی می ماند. بنابراین، تضادهای سیستم جهانی شدن کنونی بسیار عظیم است. این تضادها هم با مقاومت خلق ها - در مرکز و پیرامون ها - و هم با افزایش اختلاف ها میان بلوک مسلط امپریالیستی شدت می یابد. بدیهی است که توسعه این مقاومت موجب تضعیف سیاست های مسلط می گردد.

دو نیمه جدید سیستم جهانی

اساس این تضادها اختلاف نمایانی است که دو نیمه جدید سیستم جهانی را برابر هم قرار می دهد. در واقع، ملاحظه می کنیم که سراسر قاره آمریکا، اروپای غربی و ضمیمه آفریقایی آن، کشورهای اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سابق، خاور نزدیک، ژاپن، همه زیر کوبش بحرانی قرار دارند که از کار برد طرح نولیبرالی جهانی شده سرچشمه می گیرد. برعکس آسیای شرقی: چین، کره، تایوان، جنوب شرقی آسیا وسیعاً رهاست. دقیقاً بدین خاطر که دولت هایی که در این کشورها حکومت می کنند، از دستورهای جهانی شدن افسارگسیخته که از جای دیگر تحمیل می شود، تبعیت نمی کنند. هند در نیمه راه «غرب» و «شرق» جدید قرار دارد. این گزینش آسیایی که بحث درباره ریشه های تاریخی آن باعث خارج شدن ما از موضوع این گفتار می گردد، مربوط به منشاء کامیابی منطقه است که رشد اقتصادی آن در لحظه ای که این رشد در بقیه جهان را کد بود، بسیار شتابان بوده است. استراتژی ایالات متحد متوجه در هم شکستن استقلال است که آسیای شرقی در رابطه هایش با سیستم جهانی بدست آورده است. بحران مالی کنونی که به این منطقه زبان می رساند. تصویری از آن به شمار می رود. پس هدف از این بحران آفرینی ویران کردن چین است تا بتدریج پیرامون آن مجموعه منطقه آسیای شرقی شکل نگیرد. واشنگتن این جا روی ژاپن حساب می کند و به پشتیبانی این کشور نه فقط برای رویارویی با چین، بلکه با کره و حتی جنوب شرقی آسیا نیاز دارد و به این منظور در عمل جاننشین کردن منطقه آسیا - اقیانوس آرام (اپک) بجای منطقه ای کردن غیر صوری آسیای شرقی را پیشنهاد می کند.

اروپا دومین منطقه ای است که با هرج و مرج های قابل پیش بینی روبروست. در واقع، آینده طرح اتحاد اروپا از خودسری نولیبرالی طبقه های رهبری آن و اعتراض فزاینده قابل پیش بینی توده های مردم تهدید می شود. هرج و مرج در شرق نیز

خطر دیگری برای این طرح است. زیرا منطق کوتاه مدت لیبرالیسم نو موجب گزینش «آمریکای لاتینی کردن» اروپای شرقی و کشورهای اتحاد شوروی سابق گردیده است. بنابراین، این پیرامونی شدن به احتمال زیاد بیشتر به نفع آلمان که در راستای تحول عمومی «اروپای نوع آلمانی» عمل می کند، تمام خواهد شد. در میان مدت این گزینش به حفظ هژمونی آمریکا در مقیاس جهانی یاری می رساند. آلمان اینجا مانند ژاپن که در پی ردپای واشنگتن گام برمی دارد، باقی می ماند. اما در درازمدت بشدت با خطر بیدار شدن رقابت های بین اروپایی روبروست.

منطقه های دیگر جهان، بازی ها از پیش تدارک نشده است. در آمریکای لاتین اجرای طرح ALÉNA نه به تصادف با شورش چیاپاس در مکزیک روبرو گردید. طرح توسعه مدنی که آلمان (موافقت نامه مبادله آزاد شمال آمریکا) به مجموع قاره ارائه کرد، اکنون در پایتخت های جنوب قاره به خاطر جهانی شدن افسارگسیخته با انتقاد افکار عمومی روبرو شده است. هر چند طرح مرکوزور (برزیل - آرژانتین - اروگوئه که به روی شیلی، پاراگوئه و بولیوی باز است) در اصل با دید نولیبرالی درک شده، اما به صراحت نگفته است که او نمی تواند در جهت مستقل شدن نسبی منطقه تحول یابد.

با اینهمه، تاکنون مدیریت بحران های جهانی شدن فرصت جدیدی برای حفظ هژمونی آمریکا فراهم آورده است. «حداقل دولت» به معنی حداقل دولت در همه جا جز در ایالات متحد است که با انحصار دوگانه دلار و قدرت دخالت نظامی که از جانب آلمان و ژاپن که نقش درجه دوم ایفاء می کنند، حمایت می شود، اکنون موضع هژمونیک آن در مقیاس جهانی رویاروی آسیای شرقی است که واشنگتن می کوشد آن را از اتحادهای ممکن با اروپا و روسیه محروم سازد.

پنج انحصار امپریالیسم معاصر

بنابراین، آینده سیستم جهانی به عنوان شکل های جهانی شدن که تناسب نیرو و منطق های فرمانروا بر ثبات احتمالی در آنها منعکس می گردد، وسیعاً نامعلوم باقی می ماند. این بی اطمینانی به کسی که آن را می طلبد اجازه می دهد به بازی رایگان «سناریو ها» تن دهد. چون همه چیز می تواند تصور شود. در عوض نتیجه گیری از تحلیل جهانی شدن را پیشنهاد می کنم که اینجا از یک سو، بنا بر بررسی گرایش های تحول مرتبط با منطق درونی خاص سرمایه داری و از سوی دیگر بنا بر هدف های استراتژیک ضد سیستم مطرح شده که مبارزه های توده ای می توانند در شرایط دنیای معاصر خود را وقف آن کنند.

وانگهی، من معتقدم که گرایش های تحول سرمایه داری معاصر پیرامون تحکیم آنچه که من آن را «پنج انحصار» سازنده جهانی شدن قطب بندی کننده امپریالیسم معاصر نامیده ام، فصل بندی می شود. این پنج انحصار عبارتند از: ۱- انحصار تکنولوژی های جدید. ۲- انحصار کنترل جریان های مالی در مقیاس جهان. ۳- انحصار کنترل دسترسی به منبع های طبیعی سیاره. ۴- انحصار کنترل و سیله های ارتباطی و رسانه ها. ۵- انحصار سلاح های ویرانگر عمومی. کارکرد این پنج انحصار با فعالیت پیوسته، تکمیلی، اما گاه کشمکش آمیز سرمایه بزرگ چند ملیتی های صنعتی و مالی، دولت های در خدمت شان (که اهمیت انحصارهای با طبیعت غیر اقتصادی یاد شده از آنجاست) نمودار می گردد. مجموع این انحصارها که شکل های جدید قانون ارزش جهانی شده را نمایش می دهند، تمرکز سودها و سودهای اضافی ناشی از استثمار زحمتکشان، بهره کشی لایه بندی شده مبتنی بر قطعه قطعه شدن بازار کار به سود سرمایه بزرگ را ممکن می سازد. بنابراین، مرحله جدید گسترش قانون ارزش جهانی شده «فرارویی» پیرامونی ها به کشورهای پیشرفته را از راه صنعتی شدن ممکن نمی سازند، بلکه موجب تقسیم بین المللی نابرابر جدید کار می شوند که در آن فعالیت های تولیدی در پیرامونیها جنبه منطقه ای و تابع پیدا می کند و در حقیقت بعنوان پیمان کاران سرمایه فرمانروا عمل می کنند؛ سیستمی که آن را putting out سرمایه داری ابتدایی می نامند. تصویر تابلوی جهانی شدن آینده در پیوند با سلطه این شکل قانون ارزش دشوار نیست. مرکز های فرمانروای سنتی برتری خود را از راه باز تولید سلسله مراتب آشکار کنونی حفظ می کنند. ایالات متحد برتری جهانی را (از راه موضع های مسلط خود در پژوهش - توسعه، انحصار دلار و انحصار رهبری نظامی سیستم) همراه با دستیاران (ژاپن بعنوان کمک به پژوهش - توسعه، بریتانیا بعنوان شریک مالی، آلمان بعنوان کنترل اروپا) حفظ می کند. پیرامونی های فعال آسیای شرقی، اروپای شرقی و روسیه، هند، آمریکای لاتین منطقه های پیرامونی عمده سیستم هستند. و این در حالی است که آفریقا و دنیای عرب و اسلامی به حاشیه رانده شده به ورطه تشنج ها که جز خودشان به کسی آسیب نمی رسانند، واگذاشته شده اند. در مرکزها که تکیه

روی فعالیت های پنج انحصار قرار دارد، مدیریت جامعه چنان که اکنون می گویند مستلزم «دو شتاب» است: به حاشیه راندن شغل های کوچک و بیکاری بخش های مهمی از جمعیت بر اثر فقر.

این جهانی شدن که نیم رخ خود را در پس گزینش های جاری نشان می دهد و لیبرالیسم می کوشد با معرفی آن به عنوان «گذار به خوشبختی همگانی» توجید کند، به یقین مقدر نیست. برعکس، شکنندگی مدل واضح و آشکار است. پایداری آن ایجاب می کند که مردم بطور نامحدود شرایط غیرانسانی را که بر آنها تحمیل شده بپذیرند شورش هایشان پراکنده و مجزا از یکدیگر باقی بمانند و پیوسته از توهم های قومی و مذهبی و غیره تغذیه شوند و در بن بست ها قرا گیرند. البته، مدیریت سیاسی سیستم که مجهز به رسانه ها و وسیله های نظامی است، به دایمی کردن چنین وضعیتی که بر صحنه جهانی فرمانروا است، خدمت می کند.

به سوی دنیای چند مرکزی

بنابراین، استراتژی های پاسخ مؤثر به مصاف جهانی شدن کنونی امپریالیستی باید هدف خود را تقلیل قدرت پنج انحصار مورد بحث قرار دهد و گزینش های ناپیوستگی در این چشم انداز بازسازی و مشخص شود. بدون وارد شدن در بحث مفصل پیرامون این استراتژی ها که تنها می تواند مشخص و مبتنی بر بسیج مؤثر نیروهای سیاسی و اجتماعی توده ای و دموکراتیک باشد و در شرایط خاص هر کشور عمل کند، باید اصول مهمی را برشمرد که جبهه مبارزه های توده ای ضد سیستم پیرامون آنها سازمان می یابد.

نیاز نخستین، نیاز به تشکیل جبهه های مردمی و دموکراتیک ضد انحصارها، ضد امپریالیستی، ضد کمپرادوری (ضد مصرف گرایی) است که بدون آن هیچ دگرگونی ممکن نیست. برگرداندن تناسب نیرو به نفع طبقه های زحمتکش و توده ای شرط مقدم ناکامی استراتژی های سرمایه مسلط است. این جبهه باید نه تنها هدف های اقتصادی و اجتماعی مرحله های واقع گرایانه و راه های نیل به آنها را معین کند، بلکه باید ضرورت های به پرسش کشیدن سلسله مراتب ها در سیستم جهانی را مشخص کند. بدین معنا که به اهمیت بعدهای ملی آنها نباید کم بها داد. فارغ از هر نوع فرمول بندی های تاریک اندیشانه قومی، مذهبی بنیادگرایانه و خاک پرستی که جلوی صحنه نمودار می گردد و استراتژی های سرمایه مشوق آن است، مسئله اینجا عبارت از تکیه بر مفهوم ترقیخواهانه ملت و ناسیونالیسم است. این ناسیونالیسم همکاری منطقه ای را نفی نمی کند؛ از این رو، باید به تشکیل منطقه های بزرگ دست یازید که شرط لازم برای مبارزه جدی و مؤثر علیه پنج انحصار یاد شده است. البته، اینجا مسئله عبارت از مدل های منطقه ای کردن کاملاً متفاوت با منطقه ای کردن مورد ستایش قدرت های فرمانرواست که همچون تسمه های گذار جهانی شدن امپریالیستی عمل می کنند. یکپارچگی در مقیاس آمریکای لاتین، آفریقا، دنیای عرب، جنوب شرقی آسیا در کنار کشورهای قاره (چین، هند) و نیز در کنار اروپا (از آتلانتیک تا ولادی وستک) بر پایه اتحادهای اجتماعی توده ای و دموکراتیک می تواند به سرمایه تحمیل کند که خود را با نیازهای این کشورها تطبیق دهد و طرح دنیای چند مرکزی واقعی (از دیدگاه من) را که در حقیقت نوعی دیگر از جهانی شدن است، بوجود آورد. در این چارچوب می توان حالتندی های «فنی» سازماندهی وابستگی متقابل فرمانطقه ای و درون منطقه ای را چه در ارتباط با «بازار» های سرمایه ها (که هدف آن عبارت از برانگیختن آنها برای سرمایه گذاری در توسعه سیستم های تولیدی است) و چه در ارتباط با سیستم های پولی یا موافقت های تجاری تحقق بخشید. مجموع این برنامه ها به بلندپروازی های دموکراتیزه کردن چه در سطح جامعه های ملی و چه در سطح سازماندهی جهانی توان زیادی می بخشد. به این دلیل من آن را در چشم انداز مدت گذار سرمایه داری جهانی به سوسیالیسم جهانی بمثابة یک مرحله از این گذار قرار می دهم.